**جامعه در تدارک نبرد نهائی است**

**سخنرانی افتتاحیه حمید تقوائی در کنگره دهم**

صحبتی که مایلم بعنوان افتتاحیه ارائه کنم اساسا مربوط میشود به وضعیت ویژه سیاسی در ایران، در منطقه و در دنیا. البته در یک فرصت کم نمیشود همه این جوانب را پوشاند. امیدوارم در طی دو روز کنگره و در بررسی اسناد و قطعنامه های پیشنهادی این فرصت را داشته باشیم. در این بحث تنها به یک جهت گیری عمومی و به مولفه های اصلی وضعیت سیاسی خواهم پرداخت.

تا آنجا که به ایران مربوط میشود به نظر من یک فاکتور جدیدی در جامعه هست که گرچه رسانه ها و حتی بسیاری از احزاب اپوزیسیون و ناظرین سیاسی و تحلیلگران نادیده اش میگیرند ولی همه چیز را تعیین میکند. شما بازتاب و انعکاس این مولفه را در حاد شدن اختلافات جناحهای حکومتی، در باصطلاح انتخاباتها، در جدال بر سر تغییر قانون کار، در رابطه با آمریکا و غیره و غیره می بینید. در هر عرصه متوجه میشوید شبحی وجود دارد که کسی اسمش را نمی آورد و به آن رجوع نمیکند. در منطقه هم همینطور. در موقعیت جمهوری اسلامی و نقشی که بازی میکند در تحولات منطقه هم تاثیرات این شبح هویداست.

در سراسر دنیا هم این فاکتور همه جا خود را نشان میدهد. بعنوان نمونه همین امروز در فضای سیاسی آمریکا حضور این شبح را همه جا می بینیم. به این جنبه های جهانی بیشتر می پردازیم ولی در فضای سیاسی ایران این مولفه خیلی برجسته و خصلت نما است.

این فاکتور و مولفه تازه جامعه معترضی است که با ایده ها و آرمانها و حتی شعارها و خواستهای روشن چپ، رادیکال و انسانی مهر خودش را به همه چیز می کوبد. البته مسائلی که جامعه ایران درگیر آنهاست مسائل تازه ای نیستند. از زمانی که جمهوری اسلامی روی کار آمده در جنبش کارگری در جنبشهای مختلف برای حقوق برابر، برای آزادی، علیه فقر، برای ارتقای شرایط زندگی مدام میان مردم و حکومت جنگ و درگیری بوده است.بعنوان نمونه زنان یک عامل اساسی در بچالش کشیدن حکومت بوده اند. جوانان هم همینطور. و در چند سال اخیر جنبش کارگری برجسته تر و پیگیرتر از همه و بعنوان پرچمدار مبارزه علیه فقر و علیه ریاضتکشی اقتصادی و مبارزه برای برخورداری از حداقل شرایط یک زندگی انسانی در میدان بوده است. آنچه جدید است چیزی که باید دید و همانطور که گفتم کمتر می بینند این هست که جامعه دارد بخودش شکل میدهد. اعتراض و مبارزه در جامعه دارد نهادینه میشود. جامعه دارد کریستالیزه میشود. جمع ها و تشکلها شکل میگیرند. چهره ها و شخصیتها بجلو می آیند و علنا سخن میگویند و حکومت را بچالش میکشند. و خواستها و شعارها دارد دقیقتر و مشخص تر میشود. و این را شما قبل ازهر چیز در جنبش کارگری می بینید.

به نظر من در جامعه ای که تحولات به این سمت برود که جنبش کارگری را بجلو براند این به معنی چرخش به چپ است. در هیچ جامعه ای که راست دست بالا داشته باشد کارگر بجلو نمی آید. برعکس در انتهای صف قرار میگیرد. امروز نه فقط ما، چون حزب کمونیست کارگری هستیم، بلکه هر ناظر سیاسی ای و هر حزب و گرایشی این چرخش به چپ را میبیند. رضا پهلوی و دو خردادیها و دار و دسته خامنه ای و دولت روحانی هم این را می بینند. وقتی طبقه کارگر مهرش را بر تحولات میکوبد این نشاندهنده آنست که جامعه گرایش و میل پیدا میکند به آن آرمانها و خواستها و به آن آینده ای که طبقه کارگر - طبقه کارگر و نه کارگران یا حتی جنبش کارگری بلکه کارگر بعنوان یک طبقه اجتماعی- پرچمش را بلند کرده است. طبقه ای که از زمان مانیفست کمونیست تا بامروز این پرچم را برافراشته است. ممکن است جامعه حتی اسم مانیفست را هم نشنیده باشد ولی گوئی این مضمون مانیفست کمونیست است که از جانب نه فقط کارگران بلکه حتی زنان و جوانان مطرح میشود. در چنین شرایطی هست که جنبش کارگری جلو میآید و گل میکند و میشکفد.

جنبش کارگری بنا به تعریف و بویژه امروز در آغاز قرن بیست و یکم یک جنبش چپ است. ناسیونالیستها در جنبش کارگری نفوذ دارند. دوخردادیها هم هستند و حتی احزاب سازشکار ظاهرا چپ نظیر توده ایستها فعال هستند. ولی این گرایشات تعیین کننده و خصلت نمای جنبش کارگری نیستند. خصلت نمای جنبش کارگری کمونیسم کارگری است. بحث صرفا بر سر حزب نیست. جنبش کمونیسم کارگری یعنی یک جنبش ماکسیمالیست، افراطی، جنبشی که حرف آخرش را اول میزند، جنبشی که به چیزی کمتر از برابری همه انسانها در سراسر دنیا رضایت نمیدهد، جنبشی که در برابر مذهب نه تنها سکولاریسم بلکه اته ئیسم را قرار میدهد. جنبشی که در نه فقط در برابر جمهوری اسلامی بلکه در برابر کل طبقه حاکمه یک آینده دیگری، یک اقتصاد دیگر، یک سیاست دیگری، یک معنی دیگری از آزادی، یک معنی دیگری از برابری و از انسانیت را مطرح میکند و به قدمت عمر جمهوری اسلامی این چشم انداز را مطرح کرده و کوبیده و بجلو آمده است. اینست آن شبحی که کسی نمیخواهد ببیندش. مدتهاست اینطور است ولی چیزی که امروز مشاهده میکنیم اینست که این شبح دارد بخودش شکل میدهد. همانطور که اشاره کردم دارد متشکل میشود و تعین پیدا میکند و کریستالیزه میشود. جامعه ایران دارد در یک سطح گسترده نهادهای اعتراضی و مبارزاتی پیدا میکند. نهادهای مبارزاتی نه از زاویه منافع بخشهای مختلف جامعه به معنائی که مثلا در کشورهای غربی می بینید. مبارزه باصطلاح "اقلیتهای مذهبی" و "اقلیتها ملی و نژادی" و غیره. در جامعه ایران اقلیت و اکثریت، همانطور که در سخنرانی در مورد عروج فاشیسم اشاره کردم، برای "نژاد انسان" مبارزه میکند.

در اولین نگاه، وقتی یک عکس فوری از جامعه ایران بگیرید، اینطور به نظر میرسد که مبارزات شکل صنفی - مدنی- مطالباتی پیدا کرده است. مثل دیگر جوامع متعارف. ممکن است کسی این نتیجه را بگیرد که رژیم مستقر شده است و حالا مردم ایران هم مثل مردم انگلیس و فرانسه دارند برای افزایش دستمزد و بیمه بیکاری و برابری زن و مرد و غیره مبارزه میکنند. ممکن است بگویند البته زنان در ایران خیلی بیشتر بیحقوق هستند و مجبورند مثلا برای حق دوچرخه سورای مبارزه کنند ولی در هر حال جامعه و حکومت متعارف شده و زنان هم مثل هر جامعه متعارفی دارند خواستهایشان را مطرح میکنند. همانطور که در آمریکا و فرانسه و ترکیه مشاهده میکنیم. عکس فوری این را نشان میدهد. ولی کافیست واقعیت را کمی خراش بدهید تا متوجه بشوید اینطور نیست. بعد از انقلاب 88 ، بعد از آن شورش و خیزش توده ای که شکست خورد جامعه دیگر یک جامعه "شورشی" نیست. جامعه اعتراضات خودبخودی نیست؛ جامعه ای که تحت فشار و با ازدیاد فشارها ناگهان مثل یک فنر در میرود و طغیان میکند. آنطور که در 88 طغیان کرد و ما از 86 این را پیش بینی میکردیم. از دوسال قبلش معلوم بود که جامعه منفجر خواهد شد. این را میشد پیش بینی کرد و لااقل حزب ما پیش بینی میکرد. الان دیگر مکانیسم این نیست. جامعه منفجر نشده است ولی بعد از تجربه 88 جامعه دارد برای جنگ نهائی خودش را آماده میکند. اعتراضات در قالب صنفی - مطالباتی- مدنی شکل میگیرد ولی این ظاهر قضیه است. آن زنی که خواست دوچرخه سواری را طرح میکند مشکلش تنها این نیست که میخواهد سوار دوچرخه بشود. میداند که دوچرخه سواری زنان یعنی نه بزرگی به این حکومت. این نمونه دوچرخه سواری نمونه گویائی است. مساله از پاسداری از محیط زیست شروع شد؛ ظاهرا از بی آزار ترین و غیر سیاسی ترین و مدنی ترین و معقول ترین شعاری که میشد داد: "محیط زیست سالم". خوب در همه کشورها آلودگی محیط زیست یک مساله است. در همه شهرهای صنعتی دنیا آلودگی بالا است. در ایران هم هست. ولی مردم از مساله محیط زیست به سه شنبه های بدون خودرو رسیدند و بعد سه شنبه های بدون خودرو تبدیل شد به سه شنبه های دوچرخه سواری زنان. و رژیم آچمز شد. شعار بی آزار و آرام سه شنبه های بدون خودرو که لاقل جناح روحانی هم پشتش بود، تبدیل شد به دو چرخه سواری زنان که دیگر هیچ جناحی نمیتوانست تحمل کند. این یک مبارزه صنفی نیست. اینطور نیست که زنان دلشان برای دوچرخه سواری تنگ شده است.

مثال دیگر دیوار مهربانی است و یا جشن روز شهرها و انواع و اقسام ابتکارات مبارزاتی که مثلا در اعتراضات مردم مریوان شاهد هستیم. در همه این موارد اینطور به نظر میرسد که جامعه مشغول مبارزات صنفی مدنی است ولی اساس آن چیزی که زیر پوست این حرکتهای اعتراضی در جریان است جنبش سرنگونی است که دارد به خودش شکل میدهد. دارد خودش را میسازد و پایه هایش را محکم میکند. برای آنکه دیوار بالا برود دارد زمین را میکند؛ دارد پی دیوار را بتون ریزی میکند. دیگر نمیخواهد شورش کند. این بار میخواهد انقلاب کند. این بار میخواهد سازمان یافته بمیدان بیاید. این بار میخواهد چهره هایش دیگر موسوی و کروبی نباشند، عبدی ها و عظیم زاده ها باشند. بهنام ها باشند. چهره هایش کسانی باشند که هر روز جلوی زندان اوین در دفاع از زندانیان سیاسی تجمع میکنند. چهره هایش کسانی باشند که جنبش داخواهی را به راه انداختند علیه جنایات دهه شصت حکومت. این چهره ها دارند بجلو می آیند و این نهادها و سازمانها دارند شکل میگیرند. پوشش همه اینها مدنی و صنفی است ولی هم حکومت میداند و هم مردم میدانند که دعوا بر سر حقوق مدنی و صنفی نیست بلکه دعوا بر سر موجودیت و بود و نبود این حکومت است. این را همه میدانند.

این واقعیتی است که حزب ما نمایندگی میکند. این واقعیتی است که حزب ما منتظرش بوده است و در ساختنش سهم مهمی داشته است. یک پایه دیگر این واقعیت حزب کمونیست کارگری ایران است. هر ناظری که یک ذره منصف باشد نمیتواند راجع به جنبش کارگری در ایران صحبت کند و اسمی از حزب ما نیاورد. فرض کنید ده یا بیست سال بعد کسی بخواهد تاریخ این دوره را بنویسد. نمیتواند از اطلاعیه عبدی - عظیم زاده صحبت کند اما از حزب ما نام نبرد. مچش را میگیرند. میگویند این خواستها که از آسمان نازل نشده است. کسی نمیتواند به این واقعیت که همه از رضا پهلوی تا دارو دسته های دو خردادی درون و بیرون حکومت - نظیر مدافعین لگام- با اعدام مخالف شده اند اشاره کند و نگوید که حزبی وجود داشته است که بیست و پنجسال قبل از این اشاعه مخالفت با اعدام در برنامه اش نوشته بوده است اعدام قتل عمد دولتی است و دو - سه دهه برای لغو اعدام جنگیده بوده است در خارج و در داخل کشور. حزبی که توقع و انتظارات جامعه را به سطحی ارتقا داده است که حتی اگر پینوشه دیگری بجای خامنه ای بیاید دیگر نمیتواند اعدام کند. این جامعه به او اجازه نمیدهد. اینجا مصر نیست که بعد از اخوان المسلمین ژنرال سیسی روی کار آمد و کرور کرور اعدام کرد. در مصر جنبشی علیه اعدام وجود نداشت. جنبش، و نه طغیان و عصیان. انقلاب ایران انقلاب بوعزیزی ها و وائل غنیم ها نیست. انقلاب سازمانیافته کمونیسم کارگری است که دست در دست کارگر و زن و جوان دارد میسازد و خشت روی خشت میگذارد و به پیش میرود.

و این واقعیت را در رجوعی که بویژه در دو سال اخیر به کانال جدید میشود مشاهده میکنید. این واقعیت را در استقبالی که از مدیای اجتماعی و گروههای تلگرام حزب میشود مشاهده میکنید. در روی آوری فعالین جنبش کارگری و معلمان و باز نشستگان و زنان و جوانان به کانال جدید و در مصاحبه و پیامها و صحبتهایشان مشاهده میکنید. (در گزارشها با عدد و رقم به این موضوع میپردازیم. اینجا فرصت بحث مفصلتر نیست.)

زمانی بود که تماس با کانال جدید سخت بود و ریسک امنیتی بالائی داشت. الان فعالین برای رژیم خط و نشان میکشند که اگر جوابمان را ندهی با کانال جدید تماس میگیریم. الان این التیماتوم کارگر است. مردم روباز بازی میکنند. از آنسو آخوندها قرار و قانون صادر میکنند که تماس با تلویزیونهای ماهواره ای ضد انقلاب ممنوع است و از اینسو فعالین حرفشان را از کانال جدید بگوش جامعه میرسانند. و کاری هم از دست حکومت بر نمی آید. آنتنهای ماهواره ای را جمع میکنند و فردا باز بالا میرود چون جمع کردن و فروش مجدد آنتنهای بشقابی کسب و کار پر رونق خودشان است.

عامل و مولفه اساسی این وضعیت همانطور که گفتم اعتراضات اجتماعی چپ و رادیکال و قوام گرفته مردم است و همه چیز را باید بر این اساس توضیح داد. از رابطه با آمریکا و دعواهای جناحها تا کشمکش بر سر انتخابات و برخورد به ترامپ و غیره و غیره. به نظر من جامعه ایران دارد خودش را برای نبرد نهائی اماده میکند. و میداند این نبرد سازمان میخواهد، این نبرد چهره میخواهد، این نبرد رهبر میخواهد و این نبرد حزب میخواهد. این را جامعه میداند و بخش پیشرویش حتی میداند این حزب کدامست. بخش پیشروی جامعه در طبقه کارگر و در دانشگاهها، مادران علیه اعدام و فعالین جنبش آزادی زندانیان سیاسی این را میدانند. بعضی از این فعالین به کنگره پیام فرستاده اند. زمانی بود که ما باید توصیه میکردیم که بخاطر مسائل امینتی خودت را معرفی نکن، صدایت را عوض کن و غیره. الان با کانال جدید با اسم و رسم خودشان تماس میگیرند و صحبت میکنند و دوستانشان را هم معرفی میکنند که در برنامه های بعدی روی خط بیایند و حرفشان را بزنند.

جنبش و جامعه متعین، متحزب هم هست و دارد خودش را متحزب میکند. دیروز با دوستی صحبت میکردم. از عضوگیریهائی که از طریق تلگرام کرده بود حرف میزد. تا جائی که به حزب ما مربوط میشود این روندی آگاهانه است. این سیاست را ما در دوکنگره قبل تصویب کردیم. در پلنومها بر آن تاکید کردیم. اگر بخاطر داشته باشد در آخرین پلنوم بحث بر سر این بود که محور فعالیتها در داخل ایران است و دیگر دیواری بین داخل و خارج نیست. بحث بر سر این بود که تشکیلات خارج و کادرهای حزب در خارج ایران میتوانند سازماندهندگان مبارزه در داخل باشند و امروز نمونه های موفق این سیاست در کنگره هستند. من دارم چهره هایشان را می بینم. یکی از همین فعالین بود که دیروز از تعداد اعضائی که از طریق تلگرام به حزب پیوسته بودند صحبت میکرد و از جوانان که به حزب روی می اورند. از استقبالی که از بحثهای کادرهای حزب در گروه های تلگرام میشود میتوان این را مشاهده کرد که با چه عزت و احترامی از حزب صحبت میکنند. یادم هست زمانی که در جلسات پالتاکی صحبت میکردم وقتی از ایران کسی شرکت میکرد، کسانی که یا راست و سلطنت طلب بودند یا دوخردادی، اغلب سئوالات باصطلاح جهت دار و مچگیرانه مطرح میکردند. الان اینطور نیست، با احترام و سمپاتی به حزب صحبت میکنند و سئولات واقعی شان را مطرح میکنند و از حزب جواب و رهنمود میخواهند.

در همه جنبه ها میبینید که جامعه به طرف حزب می آید. بازتاب اجتماعی این واقعیت اگر بخواهیم در یک جمله بیان کنیم اینست که مبارزه در ایران هر چه بیشتراز نظر طبقاتی قطبی میشود، هر چه بیشتر جنبشها و احزاب دیگر نشان میدهند که جوابی ندارند، و نه تنها جوابی ندارند بلکه دارند با ترامپ به ته چاه میروند. ناسیونالیستهای ایرانی، جمهوریخواهان ایران، حتی لیبرالها و باصطلاح سکولارها و حزب سکولاریستهای ایران رفته اند پشت ترامپ. وقتی که "رهبر جهان آزاد"، جهان آزاد سرمایه داری، یک فاشیست از آب در میآید، همه دموکراسی خواهان کمپ سرمایه فاشیست میشوند. دولت آمریکا به هر طرف بچرخد احزاب راست در کشورهائی نظیر ایران هم به همان طرف میچرخند.

اجازه بدهید اینجا گریزی بزنیم به نیروهای اپوزیسیون راست. زمانی اپوزیسون راست بدنبال رژیم چنج بود. زمانی بدنبال حمله نظامی بود. دوره ای بدنبال بحران آفرینی در مرزها بود؛ در دوره بوش پدر و بوش پسر. دوره اوباما بدنبال این بود که از طریق لابی ایسم در آمریکا سیاستهایش را به پیش ببرد. الان لابی ایستهای ایرانی که در انتخابات آمریکا حامی ترامپ بودند او را رئیس جمهور خودشان میدانند و دارند با این طناب میروند ته چاه. و این یعنی ختم لیبرالیسم و دموکراسی پناهی و حقوق بشر پناهی و حتی سکولاریسم راست. مردم دارند معنی واقعی "حقوق بشر" نوع آمریکا را در سیاستهای ترامپ و در اعتراضت مردم آمریکا به این سیاستها مشاهده میکنند. امروز مردم آمریکا در اعتراض به اخراج مکزیکی ها اعلام میکنند "انسانیت نژاد من است" و در ایران بیش از بیست سال است مردم در مقابله با فاشیسم اسلامی حاکم همین را میگویند. ما همیشه گفته ایم که جمهوری اسلامی چنان ارتجاعی و ضد انسانی است و در منتهی الیه راست قرار دارد که فقط با چپ رادیکال میشود در مقابلش ایستاد. مثل قانون عمل و عکس العمل در مکانیک. وقتی حکومت راست افراطی است جامعه به سمت چپ افراطی متمایل میشود و نه به سمت دموکراسی پناهی و لیبرالیسم نیم بند احزاب میانه رو. در دنیای امروز هیچکس نمیتواند وسط بایستد. بورژوازی هم باید با خودش تعیین تکلیف کند. یا میروند بدنبال لیبرالیسم کلاسیک و یا بدنبال ترامپ. امروز ترامپ را انتخاب میکنند چون لیبرالیسم و نئولیبرالیسم دیگر به بحرانشان جواب نمیدهد.

جامعه هم باید انتخاب کند. اپوزیسیون هم باید تعیین تکلیف کند. یا میرود بدنبال مجاهد و رضا پهلوی و جمهوریخواه - سلطنت طلبها، که از ترامپ و فاشیسم نوپا حمایت میکنند و یا حزب کمونیست کارگری را انتخاب میکند که نماینده آزادی و برابری و انسانیت است. یعنی نماینده همان چیزی که جنبش اشغال گفت، همان چیزی که انقلابات منطقه گفت و همان چیزی که خیزش میلیونی 88 اعالم کرد. منتهی اگر این جنبشها و تحولات شکل نداشت و متعین نبود امروز جنبش ضد حکومت و وضعیت موجود در ایران هر چه بیشتر به این سمت حرکت کرده است و قوام گرفته است. علنی و گسترده است و در قالب مبارزه صنفی و مدنی و قانونی حکومت را آچمز کرده است. ظاهرا سیاسی نیست ولی به نظر من حرکتی سیاسی تر از این وجود ندارد. در شرایط اختناق مبارزه سیاسی این شکل را بخودش میگیرد. وقتی مضمون این حرکتها را مد نظر قرار میدهید میبینید در منتهی الیه چپ جنبش اشغال سال 12- 2011 قرار میگیرد.

به نظر من این وضعیت جایگاه ویژه ای به این کنگره میدهد. این کنگره همین تعداد اعضا و کادرها و نمایندگانی که در این سالن هستند و یا حتی چندین برابر اعضا و کادرهائی که در این جا حضور ندارند نیست. این کنگره ای است که باید صدای اعتراض جامعه را منعکس کند. جامعه باید ببیند این حزب در مورد چه باید کردها و در مورد آینده، در تحلیل و تبیین اوضاع، در مورد وضعیت نه تنها ایران بلکه در مورد منطقه و شرایط جهانی چه میگوید. باید ببیند نمایندگان کنگره بعنوان پیشروان، بعنوان پیشگامان و بعنوان رهبران مردم چه ارزیابی ای از اوضاع دارند. چه انتظار و توقعی دارند. معیارها و استاندارها را کجا میگذارند و قطعنامه ها و سیاستهایشان چیست؟ پیامهایشان چیست؟ سخنرانیهایشان چیست؟ این کنگره جامعه ای است که هرچه بیشتر دارد خودش را متعین و متشکل میکند و هر چه بیشتر به چپ سوق پیدا میکند.

یک نکته هم در آخر باید تاکید کنم. روی کار آمدن ترامپ تا آنجا که به منطقه و اسلام سیاسی مربوط میشود به معنی یک تقابل تازه است. اسلام سیاسی سه دوره را پشت سر گذاشته است. دهه های آخر قرن گذشته اسلام سیاسی علیه شوروی به کار گرفته شد و در دوره بعد دولت آمریکا بمنظور تامین و تثبیت هژمونی اش در جهان بعد از جنگ سرد اسلام سیاسی را هدف تعرض نظامی خود و متحدین اش قرار داد. و امروز هم راست افراطی در غرب به اسلام سیاسی نیاز دارد ولی بعنوان دشمن نژاد و فرهنگ خود. آقای استیو بنن استراتژیست "رهبر جهان آزاد" معتقد است آینده جهان را جنگ بین اسلام و مسیحیت تعیین میکند. این نقش امروز اسلام سیاسی است. و منتظر باشید که چپ سنتی و چپ "ضد آمریکائی" نوع اس دبلیو پی و غیره بیشتر و بیشتر اسلام پناه بشوند. این حرکت فی الحال شروع شده است. در جواب ترامپ دارند در خیابانها نماز جماعت برپا میکنند. کسی مثل مایکل مور مستند ساز معروف و چپ آمریکائی خودش را مسلمان میخواند. از پرچم آمریکا حجاب میسازند و بر سر زنان میکشند. این وضعیت امروز است. مثل همیشه راسیسم و اسلامیسم به همدیگر زمینه میدهند و همدیگر را توجیه میکنند.

در این جنگ ما جبهه مردمی هستیم که میگویند نه ترامپ و نه اسلامیسم. نه جنبش اسلام سیاسی و نه فاشیسم. و معنای اثباتی این "نه" چیزی بجز سوسیالیسم نیست. آلترناتیو دیگری نیست. خود بورژوازی خلائی ایجاد کرده است که فقط با سوسیالیسم میتواند پر بشود. لیبرالیسم آمد و رفت. نئولیبرالیسم آمد و رفت. نئوکنسرواتیسم آمد و رفت. کینز و فریدمن شکست خورند و رفتند و حالا یک شارلاتان دماگوگ پوپولیست لمپنی را فرستاده اند جلو بعنوان "رهبر جهان آزاد"! رهبر واقعی جهان آزاد سوسیالیستها هستند. شما میخواهید بین کشورها دیوار بکشید ما میخواهیم مرزها را پاک کنیم. شما میگوئید موزائیکهای قومی مذهبی نابرابرند ما میگوئیم برابری همه انسانها مستقل از مذهب و ملیت و قومیت. شما میگوئید نژاد آنگلوساکسون برتر است ما میگوئیم انسانیت نژاد ما است. شما میگوئید سرمایه ها به "میهن" شان بازگردند ما میگوئیم سرمایه باید از کل کره ارض جارو بشود. بشریت هر چه میکشد از سلطه سرمایه است.

امروز روز ماکسیمالیسم است. روز ماکسیمالیسم در خیابان! روزسوسیالیسم هم بعنوان استراتژی و هم تاکتیک. دنیا جواب دیگری ندارد. به این معنی ما حزب جهان بپا خاسته ایم در برابر کل این اردوی کاپیتالیستی. از ساندرز و کوربین بگیرید تا ترامپ و از جمهوری اسلامی تا اردوغان. و تا تمام اسلامیون معتدل و نیمه معتدل و افراطی از روحانی تا خامنه ای و از احمدی نژاد تا کروبی.

دنیا پاسخ دیگری بجز سوسیالیسم ندارد و به نظر من جامعه ایران و سیاست ایران در محور این شرایط است. گره این دنیا با ایران باز میشود نه بخاطر اینکه ما آنجا زاده شده ایم بلکه بخاطر اینکه ما حزب کمونیست کارگری مردم آزاده دنیا هستیم.

متشکرم